

برشی از یک کتاب

حجت الاسلام حسن ابراهیمی، طلبه درس خارج و سطح 3 کلام اسلامی مرکز آموزش عالی حوزوی امام رضا علیه السلام

عقل؛ مفتاح و مصباح دین

اشاره: آنچه پیش روی شماست تلخیصی از کتاب ارزشمند «منزلت عقل در هندسه معرفت دینی» اثر حضرت آیت الله جوادی آملی است که توسط مرکز نشر اسرا به چاپ رسیده است. چنانچه در مقدمه کتاب آمده است این کتاب حاوی نظریه^۱ ای وحید و ایده^۲ ای متفرد است که توسط استاد آیت^۳ الله جوادی آملی طی دو دهه اخیر بیان شده است.^۴

بخش اول: منزلت عقل

پیش درآمد

محور بحث، پاسخ به این پرسش می باشد که «آیا ره^۵ آورد عقل، خارج از محدودی معرفت دینی و در برابر شناخت دین است یا داخل در هندسه معرفت دینی و منبعی معتبر در کنار نقل، برای تکوین معرفت بشر نسبت به دین» کسانی که شناخت دین را صرفاً در حصار نقل (آیات و روایات) محدود می کنند، دستاوردهای عقل را معرفتی کاملاً بشری و بی ارتباط با دین می دانند، مرز روشنی میان «معرفت دینی» و «معرفت بشری» ترسیم می کنند و عقل را در برون مرزی دین قرار داده و مقابل آن می نشانند. در نقطه مقابل این نگرش، بخش اول کتاب، عهده دار دفاع از نظریه های است که عقل را در برابر نقل می داند؛ نه در برابر دین. اگر نقل معتبر، «مأنزله الله» است، عقل برهانی نیز «ما ألهمه الله» است و این هر دو، منبع معرفت دینی و هر کدام بال وصول بشر به شناخت حقیقی دینی اند.

فصل اول: تحلیل مفاهیم پایه

در سنجش نسبت عقل و دین، باید روشن شود که مراد از دین چیست و منظور از عقل کدام است و مقصود از نقل و نسبت آن با وحی چیست. در بحث حاضر دو امر مهم به عنوان پیش فرض پذیرفته می شود. 1- ارزش معرفت بخشی عقل - 2 وجود دین حق (اسلام) به عنوان مصنوع و مجعول خداوند متعال.

مراد از دین

دین مجموعه ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه ی خداوند برای هدایت بشر، تعیین شده است. مثلاً جمله فاعلم انه لا اله الا الله گزاره ای دینی است که محتوای آن جزء دین است. اعتقاد به اینکه خدا هست و واحد است جزء بخش اعتقادات دین است؛ اما خود خداوند بخشی از دین نیست. بلکه مبدا ایجاب آن است. و دو امر دین و تدین نیز کاملاً متمایز و از هم جدا هستند. با تعریف دین دو پرسش اساسی رخ می نماید؛ در پرسش اول از منشأ پیدایش (جنبه هستی شناختی) این مجموعه سوال می^۶ کند و پرسش دوم (جنبه معرفت شناختی) آن است که بشر از کجا و به چه طریق علم به محتوای دین پیدا می^۷ کند و می^۸ فهمد چه عقیده ای جزء دین و چه حکمی داخل در مجموعه دین است. در بحث کنونی، صحبت از نسبت دین حق (اسلام) با عقل است.

مراد از عقل

مقصود از عقل، خصوص عقل تجریدی محض که در فلسفه و کلام برهین نظری خود را نشان می دهد، نیست، بلکه گستره آن، «عقل تجربی» را که در علوم تجربی و انسانی ظهور می یابد، «عقل نیمه تجریدی» را که عهده دار ریاضیات است و «عقل ناب» را که از عهده عرفان نظری بر می آید نیز در برمی گیرد. لذا در مقام تعیین منزلت عقل در هندسه معرفت دینی نسبت هر چهار قسم عقل با دین مشخص می شود.

گفتنی است که محصول معرفتی عقل در ساحت های مختلف آن در صورتی به حریم بحث حاضر وارد می شود که یا از سنخ قطع و یقین باشد و یا مفید اطمینان عقلایی و به تعبیر رایج فن اصول فقه، علم یا علمی باشد؛ بنابراین آنچه مفید وهم، گمان، قیاس و ظن است از چارچوب بحث کنونی بیرون است (ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً؛ یونس (36) پس منظور از عقل همانا علم یا طمأنینه علمی است که از برهان تجربی محض یا تجریدی صرف یا تلفیقی از تجربی و تجریدی حاصل شده باشد در قبال نقل که همانا مدلول معتبر متون دینی مانند قرآن و روایت است.

تذکر:

1- باید توجه کرد که یقین، مقول به تشکیک است و شدت و ضعف می پذیرد؛ مثلاً جزم و یقینی که در ریاضیات به دست می آید، در علوم تجربی حاصل نمی شود.

2- عقل به معنایی که اینجا اراده کرده ایم، علم مصطلح و فلسفه را پوشش می دهد. در اصطلاح رایج چنین رسم شده است که شاخه های مختلف علوم تجربی و انسانی، نظیر فیزیک و شیمی و زیست شناسی را علم بنامند، حال آنکه از نگرش کنونی به مسئله، شاخه های مختلف معرفت که محصول کاربست گونه های چهارگانه عقل (تجربی، نیمه تجریدی، تجریدی و ناب) هستند، در صورتی که یقین آور یا موجب

طمأنینه گردند، علم به شمار آمده و در کنار نقل منزلت ویژه‌ای را در ساحت دین‌شناسی حائز می‌شوند.

وحي و نقل

از نکات پایه و کلیدی بحث حاضر لزوم تفکیک وحي از نقل است. الفاظ قرآن همانند مطالب آن وحي الهی است و بشر عادی لفظی را که تلاوت می‌کند عین وحي است و هیچ افزایش یا کاهش در متن الفاظ وحي راه نیافته و نمی‌یابد؛ اما فهم مفسر، فقیه، متکلم و فیلسوف از آیات قرآنی، قابل مقایسه با فهم معصومین (علیهم‌السلام) از آیات قرآنی نیست. معصومین در خدمت وحي معصوم و دیگران در خدمت الفاظ منقول^۹ اند. یعنی معصوم در سه مقطع تلقی؛ ضبط و نگهداری؛ املاء و ابلاغ وحي دارای عصمت است. سر اختلاف فهم متکلمان و فقیهان و عالمان اصولی درباره مضامین قرآنی این است که آنها در خدمت الفاظ منقول هستند؛ نه در خدمت محتوایی که عین وحي است،

آنچه بر این مبنا مترتب می‌شود این است که: عقل همتای نقل است نه همتای وحي؛ بنابراین علوم نقلی نظیر تفسیر و فقه در برابر علوم عقلی نظیر فلسفه و عرفان نظری و کلام (در بخش‌هایی از آن) قرار می‌گیرند و اساساً سخن گفتن از نسبت وحي و فلسفه یا وحي و عرفان نظری، به کلی نارواست؛ زیرا وحي سلطان علوم است و صاحبان علوم عقلی و نقلی را به حریم آن راهی نیست. هیچگاه علوم عقلی مانند فلسفه، هم سطح وحي نیستند؛ اما آن علوم می‌توانند هم سطح علوم نقلی باشند؛ یعنی آنچه برهان فلسفی افاده می‌کند با آنچه از ظاهر قرآن به وسیله مفسران فهمیده می‌شود هم سطح، بلکه متحد و یکسان باشد؛ نقل، مؤید عقل و عقل، مؤید نقل باشد؛ اما خود وحي از حریم بحث بیرون است.

فصل دوم: شأن عقل در قلمرو دین

آنچه در این بخش بررسی می‌شود تبیین سهم و کارکرد عقل در زمینه دین‌شناسی است.

عقل و بُعد هستی‌شناختی دین

دخالت عقل در بُعد هستی‌شناختی دین به آن است که عقل بتواند چیزی را به مجموعه دین اضافه کند و به بیان دیگر، دین‌ساز و در تکوین محتوای آن سهیم باشد.

حق آن است که منبع هستی‌شناسی دین فقط اراده و علم ازلی الهی است و همه اصول و فروع محتوایی آن از ناحیه خدای سبحان تعیین می‌شود و عقل آدمی فاقد شأن حکم کردن است. عقل هیچ جایی حکم مولوی ندارد و تنها می‌تواند برخی احکام مولوی شارع را کشف و آن را ادراک کند یعنی همانند نقل تنها گزارشگر و ادراک کننده احکام الهی است. چون انشایی حکم مولوی از عهده کسی بر می‌آید که حق ربوبیت داشته و به جمع مصالح و مفاسد آگاه و قدرت بر پاداش و کیفر و عقاب داشته باشد. عقل در عالم تشریح فقط می‌تواند منبعی برای ادراک احکام الهی باشد. اینکه گفته می‌شود عقل حکم می‌کند، یعنی حکم خدا را می‌فهمد.

تشخیص حسن و قبح توسط عقل و بیان آن در قالب باید و نباید، همانند اوامر ارشادی طیب است. درحقیقت همه گزاره‌های انشایی طیب به گزاره‌های اخباری باز می‌گردد؛ یعنی گویا پزشک به بیمار می‌گوید اگر این کار را کردی سالم می‌شوی و اگر آن را انجام ندادی بیماری تو شدت می‌یابد. طیب نمی‌تواند دستور مولوی دهد که اگر بیمار تخطی کرد او را مجازات و عقاب کند. عقل آدمی نیز درباره افعال اختیاری انسان، چنین وضعیتی را دارد و با ادراک حسن و قبح افعال و بیان آن در قالب بایدها و نبایدها سهم ارشادی خود را ایفا می‌کند.

عقل چون ظاهر الفاظ کتاب و سنت، کشاف و پرده‌بردار از احکام الهی است و همچنان که ظاهر قرآن و روایت، فاقد مولویت هستند و عقوبت و پاداش ندارند، بلکه بیانگر پاداش خدا و کیفر الهی‌اند، عقل نیز نسبت به قوانین فردی و جمعی فاقد چنین شأنی است. عقل احکام ارشادی دارد و حکم ارشادی تابع مرشد الهی است. و عقل تنها وجود آن را کشف می‌کند و از آن خبر می‌دهد، همه گزاره‌های ارشادی و انشایی عقل به گزاره‌های اخباری بر می‌گردد. عقل؛ مانند طیب، اهل درایت و معرفت است؛ نه اهل ولایت و حکومت. همچنین قاعده «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع، حکم به العقل» ناظر بر این است که: همه جا عقل مدرک و فهم کننده است، مفاد قاعده این است که عقل همتای نقل و در کنار آیات و روایات، منبع کسب معرفت به احکام شرع است. در مستقالات عقلیه عقل به ادراک مناطات و ملاکات احکام نایل آمده و از کشف ملاک حکم و علم به مناط آن به کشف و ادراک حکم واصل می‌شود.

دفع شبهه: شاید تصور شود آنچه هم‌اکنون گذشت، مربوط به عقول انسان‌های عادی است که توان آن را ندارد مصدر صدور احکام دینی قرار گیرد؛ اما نفوس کامله؛ یعنی انبیاء و معصومان (علیهم‌السلام) دارای ولایت تشریحی هستند و چون برخوردار از عصمت‌اند می‌توانند بر مجموعه دین بیفزایند و احکام و قوانینی را در آن بگنجانند.

جواب: این تقریر از شأن تشریحی پیامبر و معصومان (علیهم‌السلام) ناصواب است، چون باید اراده و علم ازلی الهی تعیین کننده محتوای برخی احکام نباشد، بلکه آن را به نبی اکرم و یا ائمه (علیهم‌السلام) واگذار کرده باشد چون وجود نامحدود هرگز قدرتش که عین ذات اوست محدود نمی‌شود و محال است در حیطه‌ای که به غیر تفویض می‌کند قدرت نداشته باشد یا اعمال قدرت نکند. و فقیر محض نیز نمی‌تواند مستقل باشد، پس اختیار موجودات و داد و ستد و اعمال اختیار و قدرت آنها همگی در دست قدرت الهی است. لذا تفویضی که مستلزم فاعلیت استقلالی مَفوض الیه است، نه تنها در امر تشریح، بلکه در هر امر دیگری محال است. پس عقول انبیاء و نفوس قدسی اولیای معصوم، مجرای بروز اراده تشریحی خداوند هستند.

عقل و بُعد معرفت شناختی دین

عقل چراغ دین و در کنار نقل، منبع معرفت بشر از دین و کاشف محتوای اعتقادی و اخلاقی و قوانین فقهی و حقوقی دین است. البته کشف عقل از حکم شرعی به این معنا نیست که عقل در پیدایی و حصول آن مضمون دینی مؤثر و سهمیم بوده، آنگونه که اجازه و رضایت مالک در بیع فضولی در حصول و تأثیر عقد سهمیم می‌شود. بلکه عقل صرفاً مضمونی را که به اراده و علم ازلی الهی جزء دین قرار گرفته، ادراک می‌کند.

عقل را میزان دین و شریعت قرار دادن، نگاهی افراطی به شأن عقل در قلمرو دین است. عقل را از مرز اعتدال بیرون بردن، آثار سوء فراوانی دارد که یکی از ثمره‌های تلخ آن، ارائه تفسیری ناصواب از خاتمیت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) است که بر اساس آن، هنگامی که عقل بشر رشد کرد، دیگر نیازی به وحی نیست؛ چون عقلی که مبنای سنجش صحت و سقم محتوای دین است، خود مستقیماً هادی و راهبر انسان در شئون فردی و جمعی می‌شود.

در کنار نگرش باطل افراطیون نگرش باطل تفریطیون است که عقل را صرفاً کلید ورود بشر به عرصه دین می‌شمرند. مفتاح بودن عقل برای دین یعنی همچنانکه پس از گشودن در گنجینه دین با کلید، آن کلید را به کنار می‌نهمیم و بی‌استعانت از کلید با محتوای گنجینه رو به رو می‌شویم، عقل نیز کلید ورود به ساحت دین است. عقل وجود خدا و ضرورت وحی و ارسال پیامبر او را ثابت و حجیت کتاب و سنت را برای بشر مدلل می‌کند، آن‌گاه کار وی به اتمام می‌رسد و به کنار می‌رود و جامعه بشری با محتوای دین روبه‌رو است که از طریق فهم کتاب و سنت باید به آن برسد و برای عقل سهمی در هماهنگی محتوای احکام دینی با زیر ساختارهای اصلی نیست.

یکی از آثار مششوم و تلخ نگاه تفریطی به عقل تفسیر متحجرانه از دین و تبیین راکدانه، نه پویا از آن است. نظر معتدلانه در این مبحث آن است که عقل افزون بر مفتاح دین بودن، نسبت به اصل گنجینه دین، مصباح آن نیز هست و منبع معرفتی بشر نسبت به مضامین و محتوای گنجینه دین است.

بنابراین اگر اراده و علم الهی مبدأ هستی شناختی دین است، به مدد عقل و نقل می‌فهمیم که خدا چه چیزی را اراده کرده و چه اموری را در مجموعه دین قرار داده است. عقل در سطوح مختلف خویش از عقل تجربی گرفته تا عقل نیمه تجربی و تجریدی محض، در صورتی که معرفتی یقینی یا طمأنینه‌بخش به ارمان آورده، می‌تواند کاشف از احکام دینی باشد و بُعد شناختی قوانین دین را در کنار نقل تأمین کند. اشاره: عقل که سهمی در منبع معرفت شناسی دین دارد در همگام یکسان نیست، زیرا مردم از لحاظ خردورزی هم‌تای هم نیستند. از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله نقل است که: «الناسُ معادنُ کمعادنِ الذهبِ و الفضة»

محدودیت‌های ادراکی عقل در حوزه دین

گرچه عقل مصباح شریعت و کاشف از احکام واقعی دین است؛ اما خود معترف است که محدودیت‌های فراوانی دارد و به عرصه‌هایی از دین بار نمی‌یابد.

عقل می‌داند که ادراک ذات حق تعالی منطقه ممنوعه است و هیچ مدرکی به آنجا دسترسی ندارد، همان‌گونه که کُنه صفات حق تعالی که عین ذات اوست نیز منطقه ممنوعه دیگری برای عقل است. البته بشر در معارف دینی از مفاهیم مدد می‌گیرد و از خداوند سخن می‌گوید؛ اما باید توجه داشت که ادراک مفهومی خدا غیر از ادراک ذات و اکتناه صفات ذات است، چون مفاهیم مخلوق‌اند.

لذا آنچه برای عقل باقی می‌ماند امکان ادراک فیض خداست که وجه‌الله است. فعل الهی و فیض الهی همان ظهور خداوند و تجلی اوست و فهم و ادراک جلوات و فیوضات الهی، ادراک خداوند محسوب می‌شود؛ لیکن نه ادراک مرتبه ذات و کنه صفات، بلکه ادراک خداوند در مرتبه فعل که فرمود: «هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلِيٌّ غَيْرَ مَمَّا زَجَهُ» یا فرمود: «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشِيءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٌ.»

یکی دیگر از محدودیت‌های ادراکی عقل، به مقوله جزئیات دینی مربوط می‌شود. عقل خود می‌داند که در جزئیات مجاز به دخالت نیست و تنها در زمینه‌هایی کلی در حریم دین‌شناسی راه دارد. عقل چه می‌داند که فلان نماز باید چند رکعت باشد. صدها مورد از این قبیل در اصول و فروع دین هست که عقل موحّد سمعاً و طاعتاً آن را می‌پذیرد و نسبت به ساحت قدس ربوبی، فقط عبد محض است و می‌فهمد که بی‌مدد نقل راه به جایی نمی‌برد. این محدودیت ادراک، نکته‌ای نیست که کسی بر عقل تحمیل کند، بلکه خود عقل نظری به جهل و قصور خویش در بسیاری از موارد معترف است، از این رو بهترین دلیل و بیشترین دلیل نیاز به وحی و نبوت و دین الهی از ناحیه عقل نظری اقامه می‌شود.

فصل سوم: نسبت عقل و نقل

اشاره شد که عقل در هندسه معرفت دینی هم سطح با نقل در درون دین است؛ نه در مقابل دین و برون از مرز آن. عقل برهانی برای جهان مبدئی قائل است: «هو الاول» و او فاعل هر موجود ممکن و مرجع و معاد همه چیز است: «هو الآخر»، پس هرچه در این میان است یا فعل خدا و تکوین او یا قول خدا و تشریح اوست؛ ماسوی‌الله یا کتاب تکوین خداست؛ نظیر آسمان و زمین و... و یا کتاب تدوین و تشریح اوست؛ نظیر تورات و انجیل و...

براین اساس عقل به معنای وسیع آن، دست‌اندرکار فهم و ادراک فعل و قول خدا و ورق زدن کتاب تکوین و تدوین اوست، پس هرگز ادراک او در برابر معرفت دینی و برون از مرز دین شناسی نیست، بلکه همچون نقل که از قول و فعل خدا پرده برمی‌دارد در حد توان خویش به همین کار مشغول است. بنابراین عقل و نقل با یکدیگر دو منبع معرفت‌شناسی دین را تأمین می‌کنند.

فصل چهارم: تعارض عقل و نقل

از مباحث گذشته آشکار گردید که

اولاً: عقل در عرض نقل، حجت و معتبر است و جانب معرفت‌شناختی دین را تحت اشراف وحی تأمین می‌کند.

نکته: مقصود از ظاهر برخی روایات که تخطئه عقل در برابر نقل را افاده می‌کند، خصوص قیاس فقهی و تمثیل منطقی است؛ نه عقل

برهانی و اطمینان آور. مرحوم صدوق نقل می‌کند که ابن السکیت از حضرت رضا علیه السلام سوال کرد: که امروز مدعیان زیادند و دعواها فراوان، حجت خدا بر مردم چیست؟ فرمود: العقل ثانیاً: عقل به معنای وسیع آن حجت شرعی است؛ ثالثاً: معیار و میزان در اعتبار و پذیرش دستاورد عقل، حصول یقین یا اطمینان عقلایی است. در علوم عرفی، یقین برهانی و فلسفی کم و طمأنینه و اطمینان عقلایی فراوان است، همچنان که در علوم طبیعی و تجربی یقین ریاضی و فلسفی، به ندرت به دست می‌آید؛ اما طمأنینه فراهم است.

نتیجه طبیعی و منطقی جای گرفتن عقل در درون هندسه معرفت دینی و برابر نشستن آن در عرض نقل، آن است که معرفت نسبت به دین و شناخت از اسلام زمانی شکل می‌گیرد که همه منابع معرفتی آن در کنار هم و با هم ملحوظ شوند؛ بنابراین کسی مجاز نیست به صرف مراجعه به همه قرآن، در مسئله‌ای مدعی شود که دین و اسلام چنین می‌گویند، چه رسد به اینکه با انتخاب یک یا دو آیه بخواهد نظر اسلام را درباره مطلبی بیان کند. ابتدا باید همه قرآن را به اندازه توانمان با یکدیگر ارزیابی کنیم، زیرا «یفسر بعضه بعضاً.» سپس بگوییم قرآن این محتوا را ارائه می‌دهد. بعد به سراغ روایات برویم و متشابهات آن را به محکمانش ارجاع دهیم و روایات مخصص و مقید را در کنار عموم و اطلاق ببینیم و احياناً اگر روایت معارضي وجود دارد تعارضات آن را علاج و رفع کنیم. در مرتبه سوم این روایات را به قرآن عرضه کنیم، زیرا قرآن میزان و معیار پذیرش روایات است و روایات مخالف کتاب الله باید طرد شوند.

همچنین باید سهم عقل در شکل‌دهی فهم از دین مورد اعتنا قرار گیرد. چه بسا فهمی از کتاب و سنت با برهان عقلی معارض باشد یا مفاد یک روایت به وسیله دلیل عقلی تخصیص یا تقیید یابد. همان‌گونه که در درون ادله نقلی فراوان با موارد تعارض و تخصیص و تقیید روبه رو هستیم، میان ادله نقلی با دلیل عقلی نیز این امور اتفاق می‌افتد، پس مراحل ادراک حکم خدا و فهم حجت و معتبر از دین زمانی کامل می‌شود که هر دو منبع دین، یعنی عقل و نقل را به طور کامل بررسی می‌کنیم، آن‌گاه مجازیم در مسئله‌ای مدعی شویم که اسلام چنین می‌گوید.

قرآن به تنهایی تمام اسلام نیست؛ چنان‌که روایات نیز تمام اسلام نیستند. مجموع قرآن و روایات و عقل می‌توانند معرفت احکام اسلام بوده و حجت شرعی در باب فهم دین را به دست دهند.

عقل می‌تواند با نقل معارض باشد؛ اما تعارض عقل و دین سخن ناصوابی است، چنان‌که تعارض نقل و دین نامعقول است، زیرا عقل در درون هندسه معرفت دینی جای گرفته و منبع معرفتی آن قلمداد شده است.

تعارض عقل و نقل به راه‌های مختلفی قابل حل است. در مواردی که عقل و نقل متباین هستند لازم است یقین اخذ شود؛ مثلاً روایت یا آیه‌ای را که با مطلب یقینی و برهانی عقل‌نا سازگار است، آن را به معنایی موافق با دلیل عقلی تأویل می‌برند. برای مثال، زمانی که به دلیل صریح عقلی برای ما مسلم شد خداوند جسمانی، دارای اعضا و قابل رؤیت یا حواس ظاهری نیست، آن دسته از آیاتی که ظهور در جسم داشتن خداوند دارند، نظیر «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلِيًّا رِبَّهَا نَاطِرَةٌ» را بی‌درنگ به محمل صحیحی تأویل می‌بریم و تعارض ظاهری عقل و نقل را برطرف می‌سازیم. یعنی دلیل عقلی گاه در قالب مخصص یا مقید لَبِّي موجب تخصیص یا تقیید دلیل نقلی ظاهراً معارض می‌شود.

البته این فن‌آوری کار آسانی نیست و ارجاع متشابهات به محکمان ممارست مستمر می‌طلبد. اگر بنا بود همه چیز به سادگی در دسترس بشر قرار گیرد، قرآن رساله عملیه می‌شد. اینکه قرآن، کتاب حکیم الهی است به سبب عمق و بلندی معارف آن است که نفوس مستعد و صاحبان خرد را در محضر خویش می‌پروراند و عقول آنها را شکوفا می‌سازد. در این شوراندن و شکوفایی البته نتایج یکسان به دست نمی‌آید؛ زیرا ظرفیت‌ها یکسان نیست و دینه‌ها مختلف است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم فرمود: «الناس معادن الذهب و الفضة.» از مجموع مباحث این فصل بدست آمد که:

1- این دلیل نقلی است که در مواردی با دلیل عقلی تعارض دارد نه دین.

2- در موارد فراوان تعارض عقل و نقل بدئی است و راه جمع عرفی و عقلانی میان آن دو باز است

اشارات

یکم: حکم عقل غیر از بنای عقلاست، زیرا اولی از سنخ علم است و دومی از صنف عمل. اعتبار و حجیت علم عقلی را خود او تأمین می‌کند اما بنای عقلا که صرف فعل است و عمل محض چون سندی به همراه ندارد خالی از اعتبار است مگر آنکه این بنا مورد تصویب صاحب شریعت قرار گیرد.

دوم: عنصر محوری عقل در حکمت نظری، فتوای محققانه وی به بود و نبود است و عنصر محوری عقل در حکمت عملی، فتوای محققانه وی به باید و نباید است و بدون علم یا علمی نمی‌توان در اخلاق، فقه و حقوق پیرو چیزی شد.

سوم: کار تجربی محض را به عقل تجربی سپردن عجز است و عمل تجربی را به عقل تجربی دادن فلج‌شدن است. حضرت استاد در المیزان، جمود بر حس و تجربه و نفي امور تجربی محض را که محسوس نبوده و تجربه‌پذیر نیستند، و همچنین فداکاری ملحدان منکر حیات پس از مرگ را خرافه دانسته‌اند.

چهارم: برخی از تعارض‌های متوهم میان علم و دین محصول مرزناسازی بعضی از عالمان و عده‌ای از دین‌باوران است.

پنجم: عقل برهانی اعم از تجربی و تجربی که از مبادی اولی و بدیهی به مطلب نظری هجرت می‌کند و مطالب علمی را با ارجاع به مبادی بدیهی روشن می‌نماید از ادله شرعی محسوب شده و کاشف از حکم خدا بوده و از منابع معرفت دینی به شمار می‌آید.